

استعمال مفرد  
لغت ترکی در  
عهد صفویه

از نام هفت قبیله که ارکان قزلباش بشمار میآیند ، روملو ، شاملو ، موسیلو و غیره و از اسامی رؤسای مهم اردوی صفویه و از کلامی که شعار جنگی آنها بوده ، بخوبی معلوم میشود که تا چه پایه زبان ترکی در این عهد معمول بوده است . بر طبق تاریخ کمیاب شاه اسمعیل شعار جنگی لشکر صفویه بفارسی عبارت «جاوید باد ایران» بوده و جمله ترکی که در میدان جنگ استعمال میشده از این عبارت مفهوم میگردد :

« صدای قربان اولدیغم و صدقه اولدیغم بیروم مرشدم که شیوه و شعار فرقه ناجیه قزلباش است در میمنه و میسره کارزار انداختند . »

یک قرن پس از وفات شاه اسمعیل که پایتخت ، از شمال ایران باصفهان انتقال یافت ، ظاهراً زبان ترکی هنوز مهمترین لسان درباری محسوب میشده است <sup>۱</sup> از این امثال که ممکن است چندین نمونه دیگر بآنها افزود بقدر کافی معلوم میگردد که احساسات و مقاصدیکه محرك و محیی ایرانیان عهد صفویه شده ، ( هر چند بلا شبهه همین احساسات سبب یکرنگی و تجانس گشته که اساس عقاید ملی است ) چقدر با فکر مایستی که امروز در دماغ طرفداران اتحاد ترک و جوانان ایران رسوخ یافته ، تفاوت و تباین دارد . این دو حزب اخیر اولین اصل مرام خود را تصفیه زبان ملی از مواد خارجی قرار داده اند . امروز از طرفی مایمون آتقره برخلاف سابق که بزبان قدیم الاحترام عربی از خلفای خود تبلیغ میکردند ، جلوس خلیفه خویش را بزبان ترکی منادی در داده اند و از طرفی رضاخان فرمانده کل قوای ایران میکوشد که در مصطلحات نظام خود ، کلمات ایرانی خالص وارد نماید .

### مذهب

هر چند مسلمین خود را به ۷۲ یا ۷۳ شعبه مختلف منقسم میدانند <sup>۲</sup> در ازمنه اخیر ، که مباحثات و مناقشات راجعه باختیار و جبر و خلق قرآن . در درجه دوم اهمیت واقع گردید ،

اصول مذهب  
شیعه

(۱) دومین چاپ انگلیسی الیاریوس Olearius ملاحظه شود ( لندن ، ۱۶۶۹ ) صفحه ۲۱۲

(۲) رجوع شود بکتاب المال والحل و الحلال شهرستانی چاپ کورنون Cureton ص ۲ - ۳ :

میتوان گفت ، که ، اختلاف اساسی اصولی فقط میان اهل سنت و فرقه شیعه وجود دارد . اهل تشیع در آسیای صغیر - سوریه ( در آنجا به تولی که جمع آن متارله است معروفند ) هندوستان و سایر ممالک اسلامی ساکنند لیکن فقط در ایران مذهب تشیع آئین اکثر ملت و مذهب رسمی مملکت است . قبل از ذکر اینکه چگونه ، در حدود سنه ۱۵۰۰ میلادی ، مذهب مذکور ، با عانت صفویه ، باین درجه از تعالی رسید لازم است ، بطور اختصار ، اصول آنرا بیان نمائیم و در این باب ، بهتر از قول شهرستانی مؤلف دانشمند کتاب الملل والنحل که در نیمه قرن دوازدهم وفیات یافته است نمیتوان مستندی یافت :

«الذین شایعوا علیاً علیه السلام علی الخصوص و قالوا بامامته و خلافتهم نصاً و وصیة اما جلیاً او خفياً و اعتقدوا ان الامامة لا تخرج من اولاده وان خرجت فبظلم تکون من غیره او بتقیة من عنده

نقل از  
شهرستانی

قالوا ولیست الامامة قضیة مساحیة تناط باختیار العامة و ینتصب الامام بنصبهم بل هی قضیة اصولیة هی رکن الدین لایجوز علی الرسول اغفاله و اهماله و لا تفویضه الی العامة و ارساله و یجمعهم القول بوجوب التعمین و التنصیب و ثبوت عصمة الائمة و جوباً عن الکبائر و الصغائر و القول بالتبری و التولی قولاً و فعلاً و عقداً الی حال التقیة و تخالفهم بعض الزیدیه فی ذلك و لهم فی تعدیه الامامة کلام و خلاف کثیر و عند کل تعدیه و توقف مقالة و مذهب و خبط و هم خمس فرق کیسانیة و زیدیه و امامیه و خلاة و اسمعیلیة و بعضهم یمیل فی الاصول الی الاعتزال و بعضهم الی السنة و بعضهم الی التشیهه

وجه تناسب  
مخصوص تشیع  
با ایرانیان

هرگاه بخوانیم شرح فوقرا مختصراً و واضحتر ، بیان

نمائیم ، باین عبارت میرسیم که کلیه متشیعیین منکر و دشمن سه خلیفه نخستین ابوبکر عمر و عثمان ( معروف بخلفای

راشدین ) هستند ؛ و معتقدند که علی ، پس از عم یغمبر و شوهر

دختر او فاطمه که عملاً و صریحاً یغمبر او را جانشین خود معرفی کرد ، بایستی پس از رسول خدای ، خلیفه مسلمانین میگشت . و من جانب الله خلافت حق اخلاف او بوده ، و در خاندان او بهیچوجه نبایستی ائمه بطور انتخاب تعیین گردند ، بلکه

هر يك از ائمه مطابق سنت پیغمبر ، که علی را اختیار فرمود ، جانشین خود را بایستی معرفی میکرد . در میان اشخاصیکه باین اصول کلیه ایمان آوردند ، بسیاری بودند ، که در جزئیات خلاف نمودند . جماعتی از شیعه اکتفا کردند باینکه امام از نسل علی باشد و باین سبب ، محمد بن الحنفیه را ، که از بطن زن غیر از فاطمه بود ، بامامت شناختند و گروهی اعم از هفت امامی (اسماعیلیه) یا دوازده امامی ، که در اینجا اساساً روی سخن بآنهاست ، امامت را خاص اولاد علی و فاطمه بنت رسول ، دانستند ، در زمان امام حسین یک عامل دیگر بر سایر مؤثرات افزوده شد . بنا بر قول مورخین معتبر قدیم ، مانند الیعقوبی<sup>۱</sup> یکی از دختران آخرین پادشاه ساسانی ، یزدگرد سوم ، بجهالة نکاح امام حسین در آمده و از آنها امام زین العابدین متولد گردیده که از طرفی بواسطه فاطمه نسبش به پیغمبر میرسید و از طرفی بخاندان قدیم خسروان ایران می پیوست . پس عجیبی نیست که ایرانیان تا این پایه نسبت با او و اولاد او ، اظهار اخلاص و پرستش مینمایند !

از اینقرار ملاحظه میکنیم که اختلاف شیعه و سنی فقط از احاطه اسماء

اختلاف شیعه  
وسنی اساسی  
است نه شخصی

و اشخاص نیست بلکه منوط باختلاف ضدیتی است که اصولاً میان

مرام دموکراسی و عقیده آن اشخاصی موجود است که حق سلطنت

را برای پادشاهان از مواهب و عطایای الهیه میدانند . اعراب

همیشه صاحب عقیده و افکار دموکراسی بوده و هستند ولی ایرانیان همواره سلاطین خود را

دارای مرتبه خدائی یا نیمه خدائی میشناخته اند . بنابراین در صورتیکه تصور وجود

یک نفر حکمرانی ، که از طرف ملت منتخب شده باشد ، باین اندازه تنفر انگیز باشد ،

معلوم است ، که تاجه پایه ، تصور امام یا جانشین پیغمبری ، که بطریق مذکور منتخب

شود ، مردود خواهد بود . از اینرو ، فرقه امامیه یا اسماعیلیه ، اگر چه در عهد

سلاطین سنی ترك نژاد ، مانند غزنویان و سلجوقیان . در حال اقیاده میزیسته اند ، لیکن

همواره حصن های حسینی در ولایات ایران داشته اند .<sup>۲</sup> هر چند در زمان سلطنت

(۱) در اواخر قرن نهم هجری تاریخ خود را برشته تحریر در آورده است . این تصنیف

عالیقدر در سال ۱۸۸۳ توسط هونسمای Houtsma در دو مجلد در مطبعه لیدن بطبع رسیده است .

رجوع شود بجلد اول تاریخ ادبی ایران تألیف من صفحه ۲۲۹ و نمره ۲ Ad Calc. (۲) در کتب

عهد سلجوقیان ارقبیل سیاستنامه و راحت الصدور ، شرحهای کافی وافی از این مسئله مسطور است

آل بویه و بعضی از سلاطین مغول خاصه غازان و خدا بنده ( الجاتیو ) تاحدی روی استراحت میدیده‌اند لیکن دوره قدرت و فرمانفرمائی آنها بر سر تاسر ایران از عهد صفویه شروع میگردد .

صفویه که بودند ؟ ، چه وقت با این حرارت بمذهب شیعه  
گرویدند و چگونه با استقرار قدرت و تفوق خویش توفیق  
یافتند ؟ صفوی صفتی است مشتق از کلمه صفی که یکی از  
مشایخ معروف صوفیه و تمام اسم اوصافی الدین بوده است ، وفاتش در گیلان بسال  
( ۱۳۳۴ میلادی )<sup>۱</sup> و در سن هشتاد و پنج سالگی اتفاق افتاد .

### اصل و نسب صفویه

این شخص مدعی بود که به یست پشت نسبش بامام هفتم موسی کاظم  
میرسد<sup>۲</sup> باتوجه بآنچه مورخ و سیاسی بزرگ رشید الدین فضل الله در رسائل<sup>۳</sup>  
خود نسبت باو نوشته و با مطالعه کتاب بزرگی که بنام صفوة الصفا ، کمی پس  
از وفاتش مبتنی بر قول فرزندش صدر الدین ، تحریر یافته است ، در اهمیت و معرفت  
اوشکن باقی نمیماند . مورخینی که بعدها تاریخ این سلسله را نوشته اند مستقیماً یا بطور  
غیر مستقیم بیانات صدر الدین را نقل نموده‌اند . شاه اسمعیل مؤسس سلسله بشش پشت باو  
میرسد ، لیکن من هیچ مدرکی نیافتم که شیخ صفی نیز مانند اخلاف خود باین شدت پیرو عقاید  
شیعه بوده باشد . تنها سند ضعیفی هم که قابل اعتناء است عکس این را ثابت میکند زیرا که  
رؤسای ازبکیه ، در مکتوبیکه بطهماسب ولد شاه اسمعیل نوشته‌اند ( ۱۵۲۹-۱۵۳۰ م )  
میگویند شنیده ایم شیخ صفی الدین سنی ثابت العقیده بوده است و اظهار تمجب میکنند  
از اینکه شاه طهماسب : « نه از حضرت مرتضی علی پیروی میکند و نه از جداعالی  
خود متابعت دارد » خواهی علی که نوه صفی الدین و از اجداد شاه اسمعیل بوده  
اول کسی است که اعتقاد راسخ باصول تشیع ابراز داشته<sup>۴</sup> و در خواب با ائمه صحبت

( ۱ ) صبح دوشنبه ۱۲ محرم ۷۳۵ هـ ق عالم آرای عباسی صفحه ۱۰ ( مترجم ) ( ۲ ) برای

اطلاع از نسب نامه کامل بمجله انجمن همایونی آسیائی مورخه ماه جولای ۱۹۲۱ و نمره

Ad calc رجوع شود . ( ۳ ) بهمان جریده صفحه ۴۱۷ و ۴۱۸ مراجعه شود .

( ۴ ) جریده انجمن همایونی آسیائی مورخه ماه جولای ۱۹۲۱ ص ۴۰۸-۴۰۷ دیده شود .

نموده است و نوه او جنید و نیره اش حیدر نخستین اشخاصی بوده اند که تقیده خود را اظهار داشته ، و تیغ در کف ، در میدان جنگ ، مرگ را استقبال نموده اند .

پس در اول قرن پانزدهم صفویه ، فقط مرشد و پیر طریقت بوده و رئیس روحانی جماعت روز افزونی از درویشان محسوب می‌گشتند و در نتیجه تبلیغات قویه آنها تنها

بیان اینکه صفویه در  
ابتداء طایفه از درویشان  
بوده اند .

در ایران بلکه در نواحی ترك نشین آسیای صغیر نیز مریدان بسیار پیدا کرده بودند . از قبل عام دهشت انگیزی که سلطان سلیم خان ، در آغاز لشکر کشی بر ضد شاه اسمعیل ( ۱۵۱۴ م )<sup>۲</sup> از شیعیان مملکت خود نمود ، و قریب چهل هزار نفر را از دم شمشیر گذرانید ، معلوم میشود که ، تبایغات صفویه تا چه اندازه مؤثر و برای آینده آنها امیدبخش بوده است . رئیس خاندان صفویه ، حتی پس از عروج برار بکه سلطنت ، برای این مریدان و درویشان پا کبازی که شعار جنگی آنها را ذکر نمودیم ، مرشد و پیر طریقت ، محسوب می‌گشت .

شاردن Chardin و رافائل دو مانس Raphaël du Mans<sup>۳</sup>

وسایر مورخین معتبر ، سیاسیون و نویسندگان اروپائی معاصر خود را که معمولاً بسلاطین صفویه « صوفی اعظم » می‌گفته

اصطلاح  
صوفی اعظم

اند ، استهزاء کرده و نظر خود را چنین بیان نموده اند ، که صوفیان عموماً فقیر و تنگدست و سست ایمان و منفور و بطرود هموطنان بوده اند و بعید مینماید که ، پادشاهان عظیم الشان ایران ، نام آنها را عاریت کرده باشند . لیکن تواریخ فارسی زمان صفویه ، حتی سلسله النسب که با کتاب رافائل دو مانس در یک وقت نوشته شده است ، بالاخص احسن التواریخ و بعضی کتب مقدم بر آن ، صوفیان را ، مخصوصاً آنان که در روم ، ( ترکیه آسیائی ) ساکن بوده اند ، بمنزله زبده لشکر صفویه محسوب کرده اند . در کتب مزبور می بینم که « جانسپاری و مردانگی » و دیگر خصال ستوده را « لازمه صوفیگری » دانسته اند و « اعمال ناشایست و عصیان آمیز را باشخاص « ناصوفی » منسوب نموده اند . پس چه جای تعجب است اگر شخصی که نه تنها شاه ایران ، بلکه مرشد این قبیل درویشان و صوفیان فداکاری باشد که سیاحان

(۱) بتاریخ ادبیات عثمانیان تألیف کیب Gibb رجوع شود جلد دوم ص ۲۲۸-۲۲۷

(۲) ایضاً ص ۲۵۹ و ص ۷۳-۷۱ infra (۳) و اوضاع ایران در ۱۶۶۰ چاپ شهر صفحه ۱۷-۱۶

و نیمی را از شجاعت خویش بحیرت افکنده اند ، در اروپا « بصوفی اعظم » معروف گردید و در هر حال بهتر از این وجه تسمیه بدست نیامده است .  
 ظاهراً مدتی در اروپا مشهور شد که صوفی از سوفس یونانی مشتق است این نظریه گویا مبنی بر تذکر قصه مغانی است که ولادت عیسی را مژده دادند در هر حال **دون خوان ایران** Don Juan of Persia<sup>۱</sup> باجدی بلیغ این وجه تسمیه را رد کرده است ؛ و پس از بیان اینکه چگونه شاه اسمعیل بلافاصله ، بعد از فتح تبریز ، لقب « صوفی بزرگ ایران » را اختیار کرد میگوید : « صوفی نه بمعنی حکیم و دانشمند است . چنانکه بعضی مورخین گمان کرده ، و بخلط آنرا از کلمه سوفس یونانی مشتق دانسته اند . بلکه صوفی از صوف میآید که در فارسی بمعنی پشم ( یا پنبه ) است »<sup>۲</sup>

سرعت ترقی شاه اسمعیل یکی از وقایع قابل دقت تاریخ ایران است ، خاصه با ملاحظه ایام طفولیت او ، که در نهایت پریشانی و بیمناسکی میگذشت . شیخ حیدر پدرش در ۱۴۹۰ میلادی بقتل رسید در این وقت اسمعیل سه سال داشت<sup>۳</sup> و خود و دو برادرش که یکی از آنها سلطان علی برادر ارشد بود در حدود سنه ۱۴۹۵ میلادی در میدان جنگ کشته شده همواره از ظلم و تطاول امرای ترکمان سلسله ( آق قویونلو ) در خطر جانی بودند . و چند بار بهمت صوفیان وفادار از چنگال مرگ رهائی یافته و از تهلاکه جان بردند . هنگامیکه شاه اسمعیل ، در سن سیزده سالگی ، از لاهیجان ، باردیبل روی آورد ، که با صاحب سلطنتی گورد یا در عرصه رزم جان بسپارد ، فقط هفت نفر از صوفیان همراه داشت . ایکن در هر مرحله ، جمعی بمدد او میرسیدند ؛ چنانکه در طارم ، اردوی او بهزار و پانصد نفر بالغ شد و چون بقصد حمله بفرخ یسار شیروانشاه ، بارزنجان ورود نمود ، لشکرش بهشت هزار نفر رسیده بود . در عرض یکسال تبریز را گرفته . تاج ایران را بر سر نهاد و مشاورین خود را که میخواستند او را از اشاعه مذهب شیعه و تحمیل آن بر عایا

(۱) چاپ Valladolid ۱۶۰۴ (ورق ۵۰) (۲) کروسینسکی نیز با این نظر موافق است رجوع شود بصفحه ۶۸ ترجمه انگلیسی (لندن ۱۷۲۸) (۳) در پنجم رجب ۸۹۲ هجری (۲۷ جون ۱۴۸۷) متولد شد .

ومتابعین مانع گردند با تحقیر تمام دور نمود.

وقتی باو گفتند که دو نیک اهل تبریز سنی هستند و اشاعه رسوم  
 و ادعیه صریح و اذان و اقامه اهل تشیع بالاخص لعن خلفای ثلاثه  
 موجب اغتشاش خواهد شد. شاه گفت: «خدای عالم و حضرات  
 ائمه معصومین همراه منند و من از هیچکس باک ندارم بتوفیق الله  
 تعالی اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر میکشم و یک کس را زنده نمیگذارم». اسمعیل  
 گفتار و کردارش یکی بود بمحض اینکه تهدید مذکور را بر زبان راند تمام مردم  
 طوعاً و کرهاً فریاد «بیش باد و کم مباد» برداشتند.

اسمعیل با وجود خشونت و خونخواری که از خود نشان میداد بطوریکه  
 سیاحان ونیسی احوال او را شرح داده اند، دارای بسیاری صفات و اخلاق جاذب  
 و جالب بود، حسب القول کاترینوزنو Caterino Zeno شاه اسمعیل در سن ۱۳ سالگی  
 «سیمائی نجیب، و ظاهری حقیقه شاهانه داشت . . . صفات روحیه اش نیز باجمال  
 جسمانی متضاد نبود؛ هوش و فراستی قوی و طبع و همتی چنان بلند داشت، که در  
 این سن عجیب، و باور نکردنی بنظر میآید.» آنژیو Angellio در حق او گوید که:  
 «مردم او را چه برای صباحت منظر و چه برای عادات پسندیده اش عاشقانه دوست  
 میداشتند.» و در وصف ایامیکه بدوره رجولیت بالغ شد گوید: «زیبا و خوشرو و دلپذیر  
 و میانه بالا است. سبک پیکر و خوش اندام و فربه و میان کتف هایش فراخ و مویش  
 مایل بسرخ است از ریش و سبک فقط سبک را گذاشته و دست چپ را بجای راست  
 بکار میاندازد. مانند خروس جنگی بیباک و بیش از هر یک از امرای خود نیرومند  
 است. در مسابقه تیراندازی از ده سب که هدف شده هفت عدد به تیر او فرود آمد»  
 این تاجر گمنام پس از بیان اعمال شاه اسمعیل در تبریز چنین میگوید: «بعد از  
 نروا گمان ندارم چنین جبار خونریزی هرگز بوجود آمده باشد» اما کمی بعد  
 در قصریه در همین باب گوید: «فرمان داد اعلان کنند که چون این شهر از بلاد  
 موافقین ماست هر کس آذوقه برای فروش بیاورد نرخ عادله قیمت خواهد گرفت

(۱) نرون امپراطور روم از ( ۵۴ — ۶۸ م ) سلطنت نموده و هر چند در اوائل پادشاهی  
 رحیم و مهربان بود بزودی خود را بیباک تر و خونخوارترین افراد بشر معرفی کرد قساوت قلب  
 او ضرب المثل است ( مترجم )

وهریک از افراد سپاه، که مشتی گاه بجبر گرفته و قیمت نپردازد، بقتل خواهد رسید» چند سطر بعد او را چنین وصف میکند: «مانند دوشیزگان دوست داشتنی و چون غزالان جوان ظریف است، بدست چپ کار میکند و از تمام امرای خویش قویتر است.» و نیز گوید: «رعایا و متابعین این صوفی را مانند خدا میپرستند و سپاهیان چنان بوی معتقدند که اغلب بی اسلحه بمیدان میروند و عقیده دارند که پیر آنها اسمعیل در گرمگاه جدال مراقب و محافظشان خواهد بود»

نزدیکترین واقعه متشابه تاریخی، که بانهضت صفویه قابل

مطابقت باشد، بنظر من تبلیغات است که ابو مسلم خراسانی در

**مقایسه تبلیغات**

**صفویه و عباسیان**

نصف اول قرن هشتم میلادی، برای استقرار خلافت عباسیان

مینمود و آن خوبی قرین کامیابی و ظفر گردید. هم تبلیغات ابو مسلم و هم تبلیغات صفویه

ظاهراً و بلااراده مذهبی و باطناً و بلااراده نژادی بود. تنها اختلاف موجوده اینست

که دومین بهمانی قوی و صعب، یعنی سلطان سلیم عثمانی مواجه گشت و نخستین باخليفة

اموی، مروان، سروکار داشت. و از این راه دایره ترقی و جهانگیری صفویه

محدودتر از عباسیان شد. و در حالتیکه دولت عباسی بر تمام ممالک اسلامی فرمانروائی

یافت صفویه فقط بر ایران مستولی شد. هرچند در مدت قابل شماری را نیز مرعوب

و مرتعش ساختند. ترس محرک ترین عواملی است که شخص را به برحمی میکشاند و

همین ترس سلطان سلیم را واداشت که قریب چهل هزار نفر از اتباع شیعه خود را

بخون آغشته سازد. ولی ترس را نباید علت منحصر بفرد این قساوت محسوب نمود،

خشم و نامرادی را نیز باید بشمار آورد. زیرا که سلطان سلیم از جمله اشخاصی

است که امروز آنها را پان اسلامیت (مایل بتوحید سیاسی ملل اسلامی) میخوانند

و از شدت جاه طلبی نه تنها میخواست سلطان بزرگترین و نیرومندترین ممالک اسلامی

باشد، بلکه آرزو داشت بر تمام عالم اسلام فرمانفرما گردد. فتوحات او در مصر

ومکه ومدینه (۱۵۱۷ م) و اخذ عنوان خلافت از آخرین خلیفه عباسی که خواست

بوعده و خواست بوعید، یا بهر دو جهت، در تفویض آن خود داری نکرد، مقدمه

بود برای حصول آرزوی دیرین، لیکن وجود شاه اسمعیل خوار راه او بود زیرا

که مذهب شیعه را مانند سده عظیم میان سنیان عثمانی و مصر و سایر ممالک غربی و



هم مذهبیان آنها که در اقطار شرقی ، از قبیل ترکستان و افغانستان و بلوچستان و هند مسکن داشتند ، برافراشته بود . ایرانیان نه فقط سلطان سلیم را خلیفه شناختند بلکه اساساً اصل خلافت را رد کردند . فتحی که در چالدران در (اگست ۱۵۱۴) نصیب ترکها شد به نتیجه قطعی نرسید زیرا که سپاهیان عثمانی از تعقیب فتوحات ، ضایقه و تهاون ورزیدند و نیز فتح مصر را ، که پس از جنگ چالدران واقع شد ، از نتایج مطلوبه عاری ساخته ، جراحی دائمی باقی گذاشتند که علت ضعف قدرت سیاسی اسلام و مانع پیشرفت آرزوی جاه طلبانه ترکها و سبب استفاده اروپا گردید . از سال (۱۵۰۸ م) که بغداد بتصرف ایرانیان در آمد تا سنه (۱۶۳۸ م) ، که بطور قطع بدست ترکها افتاد ، این پایتخت قدیم اسلام در تحت تأثیر جزر و مد جنگهای بی حساب ، چندین بار از این دست بآن دست گشت ، و بالاخره بواسطه ضعف و سستی روز افزون آخرین پادشاهان صفویه ، دولت عثمانی صاحب بلا معارض بین النهرین شد .

### صنایع و ادبیات

یکی از مسائل عجیب ، و در بادی نظر لاینحل ، زمان صفویه

فقدان شعرای بزرگ در عهد صفوی

فقدان شعرای مهم است . معماری و نقاشی و سایر صنایع

فوق العاده ترقی نمود ؛ عمارات عالیه عمومی که شاه عباس

سر تا سر کشور خود خاصه اصفهان را بآنها مزین ساخت ،

از آن عهد تا کنون نظارگان را بحیرت و تعجب انداخته است . بهزاد و دیگر صنعتگرانی

که در دربار تیموریان هرات مشهور آفاق شدند ، جانشینهای مثل رضای عباسی و

همکنانش یافتند . اما اگر چه در تحفه سامی<sup>۱</sup> و سایر تذکره ها و تواریخ زمان نام

جماعتی کثیر از شعراء ثبت شده است ، برای ما مشکل است که یکی از آنها را

(باستثنای جامی و هاتفی و هلالی و سایر شعرای خراسان که حتماً بقایای مکتب ادبی

هرات بودند) در درجه اول محسوب بداریم . در طول عمر طوفانی هفتاد ساله امیر

فقدان شعرای  
بزرگ در عهد  
صفوی

(۱) این تألیف سام میرزا پسر شاه اسمعیل که تذکره شعرای معاصر است یکی از کتبی است که

لازم است بزودی طبع و انتشار یابد (مؤلف) (قسمت پنجم این کتاب که مخصوص احوال شعراء است

بهت موای اقبال حسین در سال گذشته طبع و نشر شد در پتته هندوستان (مترجم)

تیمور، باستانی حافظ بزرگ، که همه را در تحت الشعاع خود داشت، لااقل هشت  
الی ده نفر شاعر بودند که، هر کس راجع بادیات ایران چیز بنویسد، آنها را  
نمیتواند از نظر دور دارد لیکن در دو بیست و بیست سال سلطنت صفویه، تا آنجائی  
که من توانسته ام بتحقیق برسانم، بدشواری یکنفر را میتوان در ایران یافت، که  
دارای لیاقت بارزه و قریحه مبتکره باشد. عمداً گفته شد «در ایران» زیرا که  
جمعی از شعرای نامدار ایرانی که عرفی شیرازی (۱۵۹۰) و صائب افغانی (۱۶۷۰م) شاید  
مهمترین آنها باشند، زینت بخش دربار سلاطین مغولی هندوستان بودند. این اشخاص  
اولاد مهاجرین و مجاورین ایرانی و متولد در هند نبودند بلکه خود از ایران بهندرفته و پس  
از توانگر شدن و شهرت و ثروت رسیدن بوطن خود مراجعت نموده اند. از اینجامعلوم  
میشود که علت فقر زمان صفویه از شاعر نامدار بیشتر نبودن مشوق و مربی بوده  
تا فقدان قرایح و طبایع هنرمند. این حقیقت را رضا قلیخان هدایت در مجمع الفصحاء  
تذکر داده و از مستشرقین اروپائی مرحوم دکتر اتیه De Elthé که راجع بشعرای  
ایران تألیفاتی دارد همچنین بذکر این مسئله مبادرت ورزیده است. با این تفاوت  
که مستشرقین اروپائی معمولاً جامی را آخرین شاعر بزرگ ایران دانسته معتقدند که  
در مدت چهار صد سالیکه از وفات او میگذرد ایران شاعر جلیل القدری بوجود  
نیاورده است؛ ولی رضا قلیخان بعضی از شعرای عهد خود را نیز از قبیل قآنی، فروغی  
و یغما در طبقه نخستین جای میدهد بنظر من مشارالیه در این طبقه بندی محقق است.

از اینکه در عهدی بآن باشکوهی و قدرتی بآن دوام هیچ  
شاعر بزرگی در ایران ظهور نکرده است بقدری متعجب

### علل این فقر

شدم که برفیق دانشمند و همکار محترم خود میرزا محمد خان قزوینی که محصلین آثار  
ایرانی بی اندازه رهین مساعی و دقت نظر او هستند مراسله نوشته و بطریق ذیل  
استفسار نمودم. اولاً آیا این قضیه را مسلم ولایق بحث میدانند یا خیر ثانیاً از چه راه  
میتوانند آنرا حل نمایند، در پاسخ مکتوبی بتاریخ ۲۴ می ۱۹۱۱ نوشته و ارسال  
داشتند که مضمون آن از اینقرار است:

«علی ای حال شکی نیست که در عهد صفویه ادبیات و شعر

نظر میرزا محمد  
خان

فارسی پایه بستی افتاده است و حتی يك شاعر درجه اول هم  
در این عصر بظهور نیامده است. بزرگترین علت این قضیه،

چنانکه خودتان هم بشرح آن پرداخته‌اید، ظاهر آنست که سلاطین صفویه برحسب نظریات سیاسی و ضدیتی که با دولت عثمانیه داشتند بیشتر قوای خود را صرف ترویج مذهب شیعه و تشویق علمائیکه از اصول و قوانین این مذهب اطلاعات کامله داشتند مینمودند. اما اگرچه علمای مزبور مساعی جمیله در توحید مذهبی ایران بکار بردند (که نتیجه آن وحدت سیاسی مملکت شد) و اساس ایران فعلی را که ساکنینش علی-العموم دارای مذهب و لسان و نژاد واحد هستند برپای نمودند لیکن از طرف دیگر از لحاظ ادبیات و شعر و عرفان و تصوف و بقول خودشان هرچه متعلق بکمالیات بود (در مقابل شرعیات) نه تنها در توسعه و ترقی آن جدی اظهار نکردند، بلکه بانواع وسائل در پی آزار و تخفیف نمایندگان این «کمالیات» برآمدند زیرا که نمایندگان مزبور اغلب در قوانین و مراسم مذهبی بطور کامل استقرار نداشتند. صوفیه را مخصوصاً باقسام سختی و خشونت تعقیب نمودند و بجای وطن و نفی بلد و قتل و مؤاخذه محکوم کردند بعضی را هم علماء شیخاً یا برحسب فتاوی خود عرضه شمشیر یا طعمه آتش کردند. علاقه و رابطه شعر و ادبیات با تصوف و عرفان خاصه در ایران واضح و مبرهن است بطوریکه اطفای یکی موجب اعدام و اضمحلال دیگری خواهد بود. از این جهت در عهد سلطنت دودمان صفویه فضل و ادب و شعر و عرفان ایران راوداع گفته صوامع و تکایا و خلوت‌ها و خانقاه‌های درویشان چنان منهدم گشت که امروز در سرتاسر ایران نامی از این ابنیه خیریه مسموع نمیشود در صورتیکه مثلاً در زمان ابن بطوطه این قسم مؤسسات در هر شهر و قصبه و دهی دیده میشد سیاح مزبور مفصلاً شرح میدهد که چگونه در هر منزلی یکی از این عمارات رسیده و در آن بار سفر میگشاده است. اکنون نام و نشانی از آن بناها پیدانست. کسیکه از احوال و اوضاع دوره صفویه مطلع باشد متحیرانه از خود میپرسد آیا این همان ایران و دین ساکنینش همان اسلام است؟ اگر چنین است پس چرا در سرتاسر مملکت يك خانقاه بنظر نمیرسد ولی در بعضی ولایات ترکیه که تحت اختیار صفویه نمانده اند مانند بین‌النهرین سلیمانیه و کردستان بسیاری از همان ابنیه که در ایام مسافرت ابن بطوطه موجود بود هنوز دیده میشود.

« باری در عهد صفویه بجای شعرا و حکمای بزرگ فقهای مثل مجلسی محقق

نانی - شیخ حر عاملی و شیخ بهائی و غیره بظهور رسیدند که در بزرگی آنها شکی

نیست ولیکن بی اندازه سخت و خشک و متعصب و متکلف بودند .

بیشتر شعرای مشرق زمین که شغلشان شاعریت مدیحه

سرا هستند . و اگر قول رضاقلی خان را صحیح بدانیم

که گوید سلاطین بزرگ صفوی خانه شاه طهماسب و

شاه عباس اول مایل بودند شعر را بجای آنکه در مدح

شعراى مدیحه سرا  
در خدمت صفویه منزلتی  
نداشته اند

آنها قصیده بسازند در منقبت ائمه اظهار شعر بگویند این نیز يك علت قوی و دلیل

معتبری برای تقلیل عدد شعرا در ممالک خواهد بود . در دربار سلاطین مغول

هندا بیش از درگاه ائمه منافع مادی انتظار میرفت لهذا چشم و پای شعرای طامع بیشتر

متوجه و رهسپار دهلی بود تا کر بلا . اما اشعار مذهبی در ذکر مصیبت یا بیان کرامات

ائمه در ایران ترقی فوق العاده نمود . بهترین شاعر مرثیه سرای این عهد محتشم

کاشانی (متوفی بسال ۱۵۸۸ م) است . علاوه بر قصایدیکه بطرز قدما در مرثیه ساخته

میشد ، ابیات بسیار ساده و مؤثریکه امروز وسیله اظهار سوگواری است احتمال میرود

که اغلب یادگار این عصر باشد زیرا که در آن ایام تمام وسائل ممکنه برای تحریک محبت

و فدویت نسبت بآل علی و نفرت و بیزاری از اعدای آنها اتخاذ و اعمال میگشت . از

طرفی هم نمایش آن صحنه ها و مجالس هیجان انگیزیکه بتعزیه خوانی موسوم است ،

و نویسندگان اروپائی آنها را با تیاتر های سابق اروپا ، که مخصوص نمایش معجزات

و اعمال و مصائب بزرگان دین عیسوی است تشبیه میکنند ، ظاهراً درازمنه بعد معمول

گردیده است . اولیاریوس Olearius که نویسنده دقیقی است ماه محرم ۱۰۴۷ هجری

را ( می و جون ۱۶۳۷ م ) در اردبیل و جوار مرقد شیخ صفی الدین و اولاد او

بسر برده است شرح مبسوطی از مشهودات خود داده و ترتیب عزاداری ، شیون

و نوحه گری و تیغ زنی ایام عاشورا یا روز قتل را ذکر نموده است ولی هیچ اشاره

بنمایش و تعزیه نمیکند و از اینجا محقق میشود که در آن زمان هنوز معمول نبوده

است . برای توضیح این قضیه بدو نفر از دوستان ایرانی خود ، سید حسن تقی زاده

و میرزا حسین دانش مراسله نوشتم . شخص نخستین چنین اظهار عقیده نمود

که روضه خوانی ( یا قرائت کتاب روضه الشهداء و سائر کتب متشابهه از بالای منبر )

(۱) شرح جوانمردی و بذل و بخشش همایون نسبت بشعراء و ادباء مخصوصاً در احسن التواریخ بمناسبت

ذکر سال وفاتش ( ۱۵۵۵ و ۹۶۲ ) مذکور است .

از عهد صفویه شروع شده ولی تعزیه گردانی (یا شبیه) خیلی بعد از صفویه معمول گشته و محتملاً بعضی چیزها را از اروپا تقلید و کسب کرده است. شخص دوم نیز آغاز تعزیه گردانی را، (که ترجمه های سرلویس پلی Sir Lewis Pelly قارئین اروپائی را کاملاً از آن مستحضر میسازد)، در اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم، دانسته و بطور معترضه اشعار ذیل را از شیخ رضای کرد نوشته و نتیجه میگیرد که بغض و خصومت ایرانیان نسبت به عمر بیشتر بمناسبت منقرض نمودن سلطنت ساسانیان است تاغصب حقوق علی و فاطمه (ع)

بشکست عمر پشت هژ بران عجم را      بر باد فنا داد رگ و ریشه جم را  
این عربده بر غصب خلافت ز علی نیست      با آل عمر کینه قدیم است عجم را

در خاتمه نباید یکی دیگر از اقدامات صفویه را که باعث استحکام مبانی ایران و جلوگیری از خروج ثروت و جمعیت مملکت گردید فراموش نمود و آن عبارت است از محترم داشتن مشهود قوم و سوق جمعیت و زوار با ماکن متبرکه ایران. باین ترتیب جزر و مد مسافرین و مهاجرین در داخله ممالک محصور گردید. چنانکه گفته شد اعتبار مقدسه کربلا و نجف نیز، قبل از آنکه بتصرف ترکها<sup>۱</sup> در آید در حکم اماکن داخلی و جزء قلمرو صفویه بوده است.

### ذیل

مسیو رابینو قنصل دولت انگلیس Mr. H. L. Rabino یادداشتهای گرانبهای راجع بهزا داری در محرم در بغداد برای من فرستاده اند که مربوط بقرن چهارم هجری (قرن دهم میلادی) است. فقط متن دو فقره از آنها در دسترس من است (یکی با آلمانی و دیگری بفارسی) توضیحات لازمه ظاهراً در ضمن مراسله (مورخه ۲۳ دسامبر ۱۹۲۲) بوده که یادداشتهای مذکور در اف آنها ارسال گردیده بود و آن مکتوب متأسفانه مفقود شده است. گمان میکنم اطلاعات مزبوره از یکی از مقالات درن Dorn که در کتاب ملانژ آزیاتیک مندرج و منتشر گردیده مأخوذ است.

عین یادداشت فارسی ذیلا نقل میشود :

(۱) بکتاب کروسینسکی Krusinsky ص ۱۵۹-۱۶۱ رجوع شود.

## بنای تعزیه سیدالشهدا در بغداد در سنه ۳۵۲ هجری

در تاریخ ابن کثیر شامی آورده که معزالدوله احمد بن بویه در بغداد در دهه اول محرم امر کرد تمامی بازار های بغداد را بسته مردم سیاه عزا پوشیدند و بتعزیه سیدالشهدا پرداختند، چون این قاعده در بغداد رسم نبود لهذا علماء اهل سنت آنرا بدعتی بزرگ دانستند و چون بر معزالدوله دستی نداشتند چاره جز تسلیم نتوانستند. بعد از آن هر ساله تا انقراض دولت دیلمه شیعیان در ده روز اول محرم در جمیع بلاد رسم تعزیه بجا میآوردند و در بغداد تا اوائل سلطنت طغرل سلجوقی برقرار بود.



# فصل دوم

## از ظهور دولت صفویه تا سال ۱۵۲۴/۹۳۰

### شاه اسمعیل و اجداد او

تاریخ ثابت میکند که شیخ صفی‌الدین، عزات گزین بزرگوار

اردبیل که سلاطین صفویه نام و نسب خود را از او گرفته -

اند فی الحقیقه در زمان خود شخصی متنفذ و صاحب قدرت

بوده است. در بعضی سلسله‌ها دیده شده است که خود را

جعلاً منسوب به خاندان پادشاهان قدیم کرده نسب نامه میسازند اما شاه اسمعیل که

بشش پشت بشیخ صفی‌الدین میرسید و سلسله صفویه را در آغاز قرن شانزدهم میلادی

تأسیس کرده ایران را بدرجه از شکوه و جلال بالا برد که پس از انقراض

دولت قدیم و دودمان نجیب ساسانیان بدست اعراب در قرن هفتم میلادی، کمتر

بآن پایه رسیده بود، موقع و فرصت مناسبی برای تثبیت بن نوع جعلیات و اختراعات

نداشت؛ زیرا که در هر حال نسب شیخ صفی‌الدین مستقیماً با امام هفتم شیعه، موسی

کاظم و علی بن ابیطالب ۱ و فاطمه بنت رسول می پیوست. و مانند سادات زمان مدعای

خود را بثبوت میرسانید. دو چیز دلیل است که شیخ صفی در عصر خود (قرن سیزدهم

میلادی) مرشد و پیر واجب الاحترام بوده است:

اولین و مهمترین آنها توجهی است که وزیر بزرگ،

رشید الدین فضل الله بادعیه و شفاعات او داشته است.

در مجموعه رسائل نادر الوجود این وزیر که بمنشآت

ارادت رشید الدین

وزیر به شیخ صفی

(۱) سلسله نسب کامل باجزئی اختلافی در صفوة الصفا و احسن التواریخ و سلسله النسب صفویه

و بیشتر تواریخی که از این سلسله سخن رانده اند بقرار ذیل مذکور است: «۱» صفی‌الدین

ابوالفتح اسحاق بن «۲» امین الدین جبرائیل بن «۳» صالح بن «۴» قطب الدین احمد بن «۵»

صلاح الدین رشید بن «۶» محمد الحافظ بن «۷» عوض الخواص بن «۸» فیروز شاه زرین کلادین

«۹» محمد بن «۱۰» شرفشاه بن «۱۱» محمد بن «۱۲» حسن بن «۱۳» محمد بن «۱۴» ابراهیم بن

«۱۵» جعفر بن «۱۶» محمد بن «۱۷» اسمعیل بن «۱۸» محمد بن «۱۹» سید احمد الاعرابی بن

«۲۰» ابی محمد القاسم بن «۲۱» ابوالقاسم حمزه بن «۲۲» الامام موسی کاظم

رشیدی<sup>۱</sup> معروف است دو سند برای اثبات نظر فوق دیده میشود. اول رقعۀ است خطاب بخود شیخ صفی الدین راجع بوظیفۀ سالیانہ از غلات و شراب و روغن و دواب و شکر و عسل و انواع دیگر از اغذیہ کہ برای خانقاہ او مقرر داشته تادر عید میلاد پیغمبر و جوہ و اعیان اردبیل از آن متمم گردند، مشروط بر اینکه پس از صرف غذا در سو سفرہ بیانی خیرات و کاتب مراسلہ دعای خیر بشود. دوم کہ رشید الدین بہ پسرش میر احمد حاکم اردبیل نوشته و توصیه نموده است از رعایت عموم اهالی غفلت نکنی و مخصوصاً: « نوعی سازی کہ جناب قطب فاک حقیقت و سبحان بحار شریعت، مساح مضمار طریقت، شیخ الاسلام والمسلمین، برهان الواصلین قدوة صفه صفا، گلبن دوحه وفا، شیخ صفی الملة والدين ادام الله تعالى برکات انقاسه الشریفه از توراضی و شاگرد باشد ». این دو مکتوب خاصه رقعۀ اخیر کہ بر از مدایح مبالغه آمیز وستایش شیخ صفی الدین است بحد وافی از مقام و شهرت او در نظر معاصرینش حکایت میکنند.<sup>۲</sup>

نکتہ دوم کہ منظور ما را ثابت میکند اینست کہ کمی بعد

### صفوة الصفا

از وفاتش، یکی از درویشان موسوم بہ توکل<sup>۳</sup> بن اسمعیل

کہ معمولاً او را ابن البراز مینامند کتابی بزرگ در احوال و اخلاق و تعالیم و عقاید و کرامات شیخ تصنیف نموده است. این کتاب ظاهراً بتشویق و تعلیم شیخ صدر الدین پسر شیخ صفی کہ بعد از پدر بمقام ارشاد رسید و پنجاه و هشت سال رهنمای طریقت بود (۱۳۳۴-۱۳۹۲ م)، تالیف شده است. این تصنیف نادر و مهم نخستین مأخذی است کہ مورخین در ذکر احوال اجداد سلسلہ صفویہ بنقل مندرجات آن پرداخته اند و آخرین تلخیص معتبر را میتوان از ابو الفتح الحسینی دانست کہ در عهد شاه طهماسب (۱۵۲۴-۱۵۷۶ م) بانجام آن موفق شده است. این کتاب مفصل

(۱) بمقاله کہ راجع بہ نسخ خطی فارسی مرحوم سرآلبرت هونم شیندلر (K. C. J. E.) نوشته ام و در مجله انجمن همایونی آسیائی در اکتبر ۱۹۱۷ ص ۴-۶۹۳ درج شده است مراجعه شود. همچنین بتاریخی کہ از ادبیات ایران هنگام ساطه مغول و قبائل تاتار نوشته ام صفحه ۸۰-۸۷ رجوع گردد. بعد از این برای اختصار از این کتاب بطریق ذیل نام برده می شود (اد ایران III) (۲) شیخ صفی در ۷۳۵ - ۱۳۳۴ در سن ۸۵ سالگی وفات یافت رشید الدین در سال (۱۳۱۸ م) بسن ۷۰ سالگی یا بیشتر بقتل رسید. (۳) یا توکلی Tukli چنانچه در نسخه مستر الیس باقید اعراب تحریر یافته است.



مشمول بر يك مقدمه و دوازده باب و يك خاتمه است كه هر يك بفصولی منقسم گشته و محتویات و مندرجات آنها را ريو Rieu با دقت و صحتی كه مختص خودش است خلاصه نموده در این تألیف مطالب مهمه بسیار است مخلوط بشرحهایی كه، جز برای مریدان معتقد، خسته كننده است و روی هم رفته نمونه از تذكرة عرفا و اولیاء محسوب میشود كه طلاب اروپائی نوع كامل آنها در مناقب العارفين افلاكي ( ترجمه رو هوس<sup>۲</sup> بانگلیسی و هوارت<sup>۳</sup> بفرانسه) می یابند. تاختیصات مستخرجه از این كتاب كه در تواریخ اخیره سلسله صفویه مانند سلسله النسب مندرج است برای ارضای حس كنجكاوی خوانندگان كفایت ميكند ولی هر گاه تجزیة كامل در اصل كتاب بعمل بیاید و حکایات و وقایع كه خود شیخ صدر الدین صحت آنها را تصدیق نموده با دقت مطالعه شود نتایج گرانبها بدست خواهد آمد. اما قبل از آنكه پیش از این در خصوص شیخ صفی الدین و اخلاف او بحث نمائیم لازم است مختصری از اجداد او گفته شود.

### اجداد شیخ صفی الدین

مورخ معروف الیعقوبی<sup>۴</sup> تأیید میکند كه امام موسی كاظم غیر از علی الرضا كه پس از وی با امامت رسید فرزند دیگر موسوم بحمزه داشته است. اما دوازده نفر دیگر كه در سلسله نسب شیخ صفی

امام هفتم  
موسی الكاظم

مذكور شده ( و پنج نفر آنها محمد بدون هیچ امتیازی و تعیینی بوده اند ) مبهم تر و گمنامتر از آنها كه بتوان هويت آنها را معلوم نمود.

قدیمترین جد صفویه كه دارای لقب و سمتی بوده فیروز شاه زرین كلاه است كه بنا بر قول صاحب سلسله النسب حسب الاشاره پسر ابراهیم ادهم كه میگوید پادشاه ایران بوده است. حكومت

فیروز شاه زرین  
كلاه

ولایت اردبیل و توابع آن بر وی مقرر گردید و از اینوقت شهر مزبور منشاء

(۱) باب هشتم به ۲۷ فصل تقسیم گشته است. (۲) در مقدمه ترجمه منظومی كه از دفتر اول متنوی جلال الدین رومی نموده و در سلسله كتب مشرقی تر و بر Trübner در سال (۱۸۸۱م) انتشار یافته مندرج است و از صفحه ۳ الی صفحه ۱۳۵ آن كتاب را فرا گرفته است. (۳) بزرگان و اولیای دراویش. (مطالعه در تذكرة عرفای اسلام) جلد اول (پاریس لرو Leroux) ۱۹۲۸ جلد دوم ۱۹۲۲ (۴) چاپ هوتسما Houtsma جلد دوم ص ۵۰۰

بزرگان صفویه و مسکن آن دودمان شده است . اما ابراهیم ادهم هر چند معروف است که از نژاد پادشاهان بوده و از تاج و تخت گذشته بجمع درویشان در آمده و از اقطاب و اولیاء الله شده است و وفات او را در شام بسال ۷۸۰ میلادی دانسته اند . ولی در هیچ تاریخی دیده نمیشود که از اخلاف او کسی بسطانت ایران یا جای دیگر رسیده باشد . فیروزشاه پس از زندگانی و کامرانی در رنگین گیلان بدرو حیات گفت .

از پسر و جانشینش عوض چیزی مذکور نیست جز اینکه

### عوض الخواص

در اسفرنجان از توابع اردبیل میزیسته و همانجا رحلت

کرده است . پسرش محمد که قرآن را از برداشت بحفاظت ملقب شد گویند جن<sup>۱</sup> او را در هشت سالگی در ربوده و هفت سال او را در میانه خود پرورش داده اند و قرآن را بمساعدت آنها حفظ نمود .

دو نفر دیگر که پس از حفاظ رئیس خانواده شدند ،

### صلاح الدین رشید

صلاح الدین رشید و قطب الدین احمد ظاهراً در دیه

### قطب الدین احمد

گلخوران بزراعت مشغول بوده اند تا اینکه هجوم

وحشیانه گرچیان شخص اخیر الذکر را مجبور کرد با خانواده و پسر یکماهه

خود امین الدین جبرئیل بگردیل بگریزد . در آن مکان هم از تعرض مصون

نماندند گرچیان آنها را تعاقب کردند فراریان در خانه در زیر زمین پنهان گشتند

جوانی از خویشان او خود را بدم شمشیر مهاجمین داده و کندوی بزرگی بمدخل

خانه زیر زمینی افکند و خود درجه شهادت یافت . قطب الدین نیز بسختی از گردن

مجروح شد و بزحمتی از مرگ خلاصی یافت . نوه اش<sup>۲</sup> شیخ صفی که در زمان

حیات او متولد شده بود بعدها نقل میکرد که چون جدش او را بدوش کشید چهار

انگشت کوچک خود را در قرجه جراحی فرو مینمود . جانشین قطب الدین<sup>۳</sup>

پسرش امین الدین جبرائیل مردی بود متدین و متشرع و متورع

### امین الدین جبرائیل

و از مریدان خواجه کمال الدین عربشاه بود . بزراعت رغبت

تمام داشت و زنی دولتی نام تزویج کرد که بعدها در سال ۱۲۵۲-۳۶۵۰ پسری

(۱) راجع بجن رجوع شود بقرآن مجید LXXII (۲) مقصود نبیره است که پسر پسر پسر باشد .

(مترجم) (۳) اینجا مؤلف اشتهاً سید صالح را از قام انداخته و امین الدین جبرائیل پسر سید

صالح را فرزند قطب الدین نوشته است سید صالح نیز در گلخواران مدفونست (مترجم)

آورد او را شیخ صفی الدین نام نهادند . با این شخص دودمان صفویه از تاریکی و گمنامی نسبی خارج شده بشهرت تمام رسید . مؤلف سلسله‌النسب بتعیین سال ولادت اکتفا نکرده بطریق ذیل تاریخ میلاد او را معین مینماید . « در آنوقت شیخ شمس تبریزی پنجسال بود که از دنیا رحلت کرده بود و همچنین دوازده سال شیخ محیی الدین اعرابی و سی و دو سال شیخ نجم الدین کبری و در وقت رحلت مولای رومی رحمه الله علیه حضرت شیخ بیست و دو ساله بود و در زمان رحلت شیخ سعدی شیرازی چهل و یک ساله و در تسلط هلاکوخان بر ایران پنجساله بود . . . با امیر عبدالله شیرازی و شیخ نجیب الدین بزغوش و علاء الدوله سمنانی و شیخ محمود شبستری و باشیخ محمد گججی تبریزی معاصر بودند . . . و پیش از حضرت شیخ سه پسر بود یک دختر و بعد از شیخ دو پسر دیگر شد ۲ . . . شیخ قدس سره شش ساله بود که پدرش امین الدین جبرائیل بر رحمت حق تعالی رسید »

### شیخ صفی الدین (۱۲۵۲ - ۱۳۳۴ م)

تا اینجا از اختصار مورخین در تنگنای بی اطلاعی بودیم و پس از این از وفور و تفصیل اخبار در زحمت هستیم . راست است که صفوة الصفا حاوی کلیه معلومات است که

### بزرگی و مندرجات صفوة الصفا

ما از احوال شیخ صفی الدین داریم لیکن این تالیف عظیمی است تقریباً مشتمل بر ۲۱۶۰۰۰ کلمه که با عبارت ساده و بی حشو و خالی از صنایع نگارش یافته و هر خلاصه کاملی که از آن بشود کمتر از یک مجلد بزرگ نخواهد گشت . متأسفانه فاقد سنوات تاریخی است و بیشتر احوال شیخ صفی و مرشد او شیخ زاهد گیلانی را از جنبه روحانی شرح داده است . مختصر ترین فهرستی که بتوان از آن کتاب ترتیب داد بقرار ذیل است :

مقدمه ( در دو قسمت ) اخبار ظهور شیخ صفی از کلام پیغمبر و عرفای قدیم از قبیل جلال الدین رومی .

باب اول ( مشتمل بر یازده فصل که دو فصل آن بتقسیمات جزء منقسم گشته ) احوال اوایل زندگانی شیخ صفی . نسب و نژاد او ، طالع ولادت او ، تولد و طفولیتش ،

طلب مرشد و پیر دستگیر . ملاقات با شیخ زاهد گیلانی ، ایامی که در ظل تربیت این بزرگ بسر برد ، ارتقاء بمقام ارشاد ، سلسله پیران طریقت او تا عهد رسول ، اوصاف و کرامات شیخ زاهد ،

**باب دوم** ( حاوی سه فصل ) شمه از کرامات شیخ صفی ، رها کردن مردم از دریا و آبهای عمیق و جبال شامخ و مه و برف و اعداء و زندان و امراض .

**باب سوم** ( در سه فصل ) کراماتیکه شیخ صفی از نظر مساعد و نگاه نامساعد خویش بظهور رسانیده است .

**باب چهارم** ( مشتمل بر چهار فصل که دو از آنها بتقسیمات جزء منقسم است ) بعضی از اقوال شیخ صفی و تاویلاتی که از آیات قرآنی و احادیث نبوی و کلمات اولیاء و ابیات مبهم شعراء نموده است .

**باب پنجم** - ( در سه فصل ) برخی از کرامات شیخ صفی و اجمع باجنه و مخلوقات ذیروح و غیر ذیروح .

**باب ششم** ( که تقسیماتی ندارد ) جذبه و سماع شیخ صفی .

**باب هفتم** ( مشتمل بر پنج فصل ) کرامات مختلفه شیخ صفی مانند افشای افکار و بیان پیش آمدهای آینده و مکالمه با اموات و غیره .

**باب هشتم** ( در بیست و هفت فصل ) امثال دیگر از پرهیزگاری و قدرت و اعمال متقیانه و استجابات دعا و الهامات و اصابت نظر شیخ صفی بشهادت و تصدیق پسرش شیخ صدرالدین ،

**باب نهم** ( در دو فصل ) آخرین مرض و وفات شیخ صفی .

**باب دهم** ( مشتمل بر سه فصل ) کرامات او بعد از مرگ .

**باب یازدهم** ( در سه فصل ) شهرت و عظمت شیخ صفی و خلفای او در اقطار عالم .

**باب دوازدهم** ( در دو فصل ) کراماتیکه مریدان شیخ صفی اظهار داشته اند ( خاتمه )

خیلی اسباب تأسف است که از این تألیف عظیم فقط قسمت

کوچکی حاکی از تاریخ زندگانی او است ، ولی جای تعجب

نیست زیرا از اشخاصیکه خود را متعلق بعالمی میداند که

در آن مکان و زمان وجود ندارد نباید انتظار داشت که

خود را بذکر سنوات تاریخ یا امثال اینها مشغول نمایند ! تمام تذکرها و احوال

صفات تذکرة  
الاولیاء مورخین  
اسلامی

عرفا دارای این صفتند و فقط بشرح کلمات طیبه و اعمال مقدسه و کرامات باهره بزرگان می پردازند ما کدونالد D. B. Macdonald در کتاب وضع و حیات مذهبی در اسلام<sup>۱</sup> و کلمات هوار C. I. Huart در کتاب موسوم بعرفا و درویشان اهل سماع<sup>۲</sup> ثابت کرده اند که مطالعه شرح این قبیل کرامات برای اطلاع از احوال روحیه مفید است.<sup>۳</sup>

**کرامات** نویسنده اخیر الذکر حالات و حوادث روحیه را که در کتاب مترجم خود مناقب العارفين<sup>۴</sup> مسطور است بقرار

ذیل طبقه بندی میکند :

خواب - وقوف بر حوادث آتیه - شهود باطنی - کشف اشیاء مخفیة - انتقال افکار - نورانیت اجسام ذیروح و بیروح - گشودن درهای مقفل - حضور در همه جا (Ubiquity) مصونیت در مقابل تأثیر سم - تأثیر در جماداتیکه در مسافت بیدار واقعند - کیمیا گری - قوه استثنائی و فوق العاده در عضلات آلات هاضمه و رجولیت و توسعه و انبساط بدن - تغییر سیما و تلون خطوط چهره - شفا بخشیدن بوسایل روحیه - جوابدادن بمسائل - گرویدن بدین اسلام - موعظه کردن برای حیوانات - انتقام اولیاء - جذب و جنون - عزت و ریاضت و صوم طولانی - طلسمات - غیب شدن - از تمام یا اغلب این حالات میتوان نمونه در صفوة الصفا یافت در سلسله النسب نیز هر چند کمتر از کتاب مزبور آن حالات مذکور است ولی آنچه هست بخوبی منتخب گشته است - در هر حال اگر بخواهیم بتفصیل از آن سخن برانیم این جلد گنجایش نخواهد داشت ولی این نکته را باید گفت که بعضی از احوال عرفاء مسلمان که توسط مریدان و دلپاختگان نشان تحریر یافته است برای اهل مغرب (اروپا) خشن است زیرا که تفرینشان کمتر از دعا تأثیر بخش نیست و تفقد ایشان کمتر از ترك صحبت و کناره جوئی قابل ملاحظه نمیشد در حق اشخاصی

---

(۱) مطبوعات شیکاگو دارالعلوم ، ۱۹۰۹ ، (۲) پاریس لرو Leroux ، ۱۹۱۸ - ۱۹۲۲  
(۳) جامی در نفحات الانس «چاپ ناسولی صفحه ۲۲ - ۳۱» . اعمال صاحبان کرامات را بر سه نوع دانسته است : - اول - معجزات باهره نبویه - دوم - کرامات اولیاء که موهبت الهیه است - سوم - خوارق عادات که از مردمان عادی رخ میدهد در نتیجه سحر و شعبده - (۴) - این کتاب در حدود سنه ۷۱۸ - ۱۳۱۸ قریب سی سال پیش از صفوة الصفا تالیف شده است . ظن قوی میرود که صفوة الصفا بتقلید آن کتاب تدوین شده باشد .

که طرف نقرتشان واقع گشته اند غالباً حرکات مدهش و سخت نموده اند. ( این اخلاق را اروپائیان شایسته یکنفر عارف نمیدانند )

مثلاً وقتیکه شاهزاده سیامک پسر شروانشاه ، عازم اردوی

صفات خشونت  
آمیز تنفر انگیز  
عرفاء اسلام

مغول بود . از یکی از مریدان شیخ زاهد عیب جوئی

کرد و آنها را تهدید نمود که پس از مراجعت خانقاهشان

را منهدم و طعمه حریق سازد . شیخ چون این خبر بشنید نام

شاهزاده را تکرار کرد و گفت سیامک سیاه مرگ خواهد بود . پیشگوئی او

اصابت کرد سلطان مغول بر شاهزاده خشم گرفت و بنا بر رسم قوم وحشی مغول او

را در نمد سیاه پیچید و امر داد بقدری او را با مشت و لگد مالیدند که بدرود

زندگانی گفت . ۱ غازان خان ۲ پس از آنکه شیخ زاهد در خواندن فکر

او کرامت ظاهر کرد بسیار باو احترام نمود و چنان مجذوب او شده بود که

باصرار تمام پای او را بوسه میداد .

در زندگانی ظاهری شیخ صفی خاصه بعد از آنکه دست

طفولیت شیخ

ارادت بشیخ زاهد داد و در اردبیل ساکن شد حوادث و

صفی

وقایعی رخ نداد . در کودکی موقر و عزت گزین و محترمانه

بازی بود . در همان روزگار کودکی توجه خاصی بامور مذهبی نشان داد و بمشاهده

ظهورات غیبیه و عوالم غیر مرئیه توفیق یافت . چون در اردبیل مرشدی صاحب حال

نمیدید . و آوازه شیخ نجیب الدین بزغش شیرازی شنیده بود میل بزبارت او کرد و

بالاخره مادر را راضی نموده بشیراز رفت ولی شیخ رحلت کرده بود ۳ درویشان

و مشایخ آن دیار خاصه شیخ سعدی شاعر معروف را ملاقات کرد و معاشرت او پسند

( ۱ ) میگویند آخرین خلیفه عباسی المستعصم نیز بهمین طریق در دست هلاکوخان کشته

شد . زیرا که مغول از ریختن خون سلاطین احتراز میکردند کلاویجو ، Clavigo مینویسد که

در دربار تیمور « مرسوم اینست که مردمان بزرگ و صاحب جاه را که محکوم بمرگ میشوند بدار

میاویزند ولی اوساط الناس را سر میزنند . رجوع شود بترجمه « سفر نامه » سر کلماتس مرخام

ص ۱۵۰ که جمیت ها کابوت در سال ۱۸۵۹ بانتشار آن مبادرت نموده است . ( ۲ ) از سنه ۱۲۵۹

تا ۱۳۰۴ م - سلطنت کرده است رجوع شود بجلد سوم ادبیات ایران تألیف مؤلف این کتاب

ص ۴۰-۴۶ ، ( ۳ ) جامی در نفعات ص ۵۴۸ مینویسد در شعبان ۶۷۸ ( دسامبر ۱۲۷۹ ) وفات کرده است .

خاطرش نیفتاد و ظاهر آباشیخ سعدی درست معامله نکرد و نسخه اشعار او را که بخط خود تقدیمش نمود پذیرفت . عاقبت پسر و جانشین شیخ بزغش موسوم بظهور الدین<sup>۱</sup> شیخ صفی را گفت امروز کسیکه رفع حجاب نموده ترا بمقصد رهنمون گردد فقط شیخ زاهد گیلانی است که در گیلان قرب ولایت شما بر لب دریا خلوتی دارد و حلیه جمال شیخ زاهد را به او وصف کرد .

سعدی را ملاقات میکند

پس از چهار سال بخدمت شیخ رسید و از او پذیرائی کامل دید در اینوقت شیخ زاهد شصت سال داشت بیست و دو سال نقیه عمر او را شیخ صفی در خدمتش بسر برد .

ارادت بشیخ زاهد گیلانی

بام شیخ زاهد بنحویکه در صفوة الصفا مسطور است تاج الدین ابراهیم بن روشن امیر بن بایل بن شیخ پندار (یا پندار)

احوال شیخ زاهد

الکردی السنجانی است . و گویند مادر جدش بایل از جن بوده لقب زاهد را پیرش سید جمال الدین بجهاتی که در آن اختلاف است باو عطا کرد . باری شیخ زاهد صبیبه خود بی بی فاطمه را بشیخ صفی داد و از او سه پسر بوجود آمد که یکی صدر الدین است که بعدها رتبه ارشاد یافت . مؤلف سلسله النسب معروف به پیر زاده از اولاد شیخ زاهد بوده و در عهد صغویه ظاهراً احترام و مقام عالی داشته است بنا بر قول صاحب سلسله النسب که گویند شیخ زاهد ۳۵

وفات شیخ زاهد و جانشین شدن شیخ صفی

سال از شیخ صفی بزرگتر بود و هر دو در سن ۸۵ سالگی رحلت یافتند همچنین وفات شیخ صفی را در سنه ۷۳۵ — ۱۳۳۴ مینویسد پس میتوان سال وفات شیخ زاهد را ۷۰۰

۱۳۰۰ دانست ؛ و از اسناد دیگر که تولد شیخ صدر الدین ۷۰۴ / ۱۳۰۵ را چهار سال بعد از وفات او قید مینماید حدس سابق الذکر تأیید می یابد . خلاصه شیخ صفی الدین در اینوقت بمقام ارشاد رسیده و پس از سی و پنجسال جای خود را به پسرش صدر الدین وا گذاشت ۲

(۱) در سلسله النسب مسطور است که امیر عبدالله او را بخدمت شیخ زاهد گیلانی رهنمون شد « مترجم »

(۲) دوشنبه ۱۲ محرم ۷۳۵ (۱۲ سپتامبر ۱۳۴۴)

اشعار شیخ صفی

شیخ صفی اشعاری بزبان گیلانی ( که بعضی از مذاکراتش  
باشیخ زاهد بهمان لهجه بوده ) وایمانی بزبان رایج فارسی  
سروده است هرچند یکی از رباعیاتش <sup>۱</sup> دلالت بر دوستی علی <sup>۲</sup> دارد لیکن  
معذک برای من ثابت نیست که اوهم مثل اخلاف خود در مذهب شیعه دارای عقیده  
راسخه بوده باشد . در احسن التواریخ که نسخه مهم و غیر منتشر است حاکی از  
وقایع سلطنت اولین و دومین پادشاه صفوی ( ۹۰۱-۹۸۵ هـ ) | ۱۴۹۵ - ۱۵۷۷ م |  
و در عهد شاه طهماسب میدون شده است دلیلی برخلاف این بنظر میرسد در  
مکتوب معترضانه که عمید خان ازبک در سال ۱۵۳۶/۹۳۶ - ۱۵۳۰ بشاه طهماسب  
فرستاده این عبارت دیده میشود <sup>۳</sup> :

« و پدر کلان شما جناب مرحوم شیخ صفی را همچنین شنیده‌ام که مردی  
عزیز اهل سنت و جماعت بوده و ما را حیرت عظیم دست میدهد که شما نه روش  
حضرت مرتضی علی را تابعید و نه روش پدر کلان را . »

شیخ صفی الدین بی اندازه بتوسعه سلسله تابعه خود کمک  
نمود و یکی از ادله ما بر قوت نفوذ او قول مولانا شمس الدین  
آسیای صغیر  
برنیقی اردبیلی است <sup>۴</sup> که در سلسله النسب <sup>۴</sup> منقول است  
مولانا گوید :

« از راه مراغه و تبریز شمار طالبان و مشتاقان نمودم در سه ماه سیزده هزار  
طالب باین یک راه بحضرت شیخ آمدند و شرف حضور مبارک دریافته و توبه کردند  
و از باقی اطراف باین قیاس » اگر نگوییم همه این مریدان از آسیای صغیر  
می آمده اند لا اقل باید گفت که بسیاری از ساکنین ولایت مذکور بوده و هم از  
این ایام پیروان شیخ صفی در آن ولایت مسکن گزیده و بقسمی استقرار یافتند  
که بعدها بزرگترین اسباب تشویش خاطر سلاطین عثمانی شدند <sup>۵</sup> .

(۱) بمجله انجمن همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه ۴۰۳ مراجعه شود  
(۲) صاحب گرمی که صد خطا می بخشد خوش باش صفی که جرم ما می بخشد  
آنها که جوی مهر عالی در دل او است هر چند گنه کند خدا می بخشد  
(۳) ورق ۱۶۶ - ۱۶۷ - (۴) رجوع شود بمجله همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه  
۴ - ۴۰۳ (۱) شرحیکه د کتر فرانز بابینگر Babinger در کتاب استادانه موسوم به شیخ بدرالدین  
یسر قاضی سیماری « برلن و لایپزیک ۱۹۲۱ » خاصه صفحه ۱۵ از رساله که جداگانه طبع شده  
نوشته است ملاحظه شود « برلن و لایپزیک ۱۹۲۱ » خاصه ص ۱۵



شیخ صدرالدین بسف ۳۱ سالگی در سال ۱۳۳۴/۷۳۵

صدر الدین در سال  
۱۳۳۴/۷۳۵ جانشین  
پدر میشود

جانشین پدر گردید و تا پنجاه سال بدستگیری و راهنمایی

مریدان اشتغال داشت و در سنه ۱۳۹۲/۷۹۴ رحلت کرد.

او نیز اشعار فارسی مبرورده و کراماتی ظاهر میساخته از جمله

دروازه مسجد اردبیل را که گر حیان در حدود سنه ۱۲۰۳/۶۰۰ هنگام غارت اردبیل

کننده و برده بودند ببلده مذکور باز گردانید. یکی از مریدان او شاعر معروف

قاسم الانوار است که در استحکام بنای عقیده او مشکوک شدند و شاهرخ بمناسباتی که

ذکر آن در جای دیگر رفته است ۲ ویرا از هرات تبعید کرد. ظاهر آ شیخ صدرالدین

نیز بواسطه توسعه دائره نفوذ و ابراز فعالیت سوء ظن متنفذین اطراف را بسوی خود

جلب کرده است و دلیل ما اینست که ملک اشرف ۳ او را بتبرین برده و قریب سه

ماه در آن شهر تحت الحفظ نگاهش داشت در آن اوقات خوابی مهیب دید و شیخ را

مرخص کرد لیکن مجدداً خواست او را بچنگ آورد و شیخ مجبور شد بگیلان بگریزد

مشایخ و علماء و فضیلابی دیگر نیز از جور این ظالم رنجها کشیدند.

از جمله قاضی محیی الدین بر دعی که چنان استادانه نظم و جور ملک

قدرت او محرك  
حسد شد

اشرف را بجانی بیک حکمران دشت قبچاق شرح داد که مشارالیه

متوجه آذربایجان شد و ملک اشرف را مغلوب کرده بقتل

رسانید. بنا بر روایت سلسله النسب ۴ جانی بیک شیخ صدرالدین را ملاقات کرد و

اعزاز و احترام بسیار نمود. و اقطاعی باو ارزانی داشت از جمله سیور غالاتی که سابقاً

خاص مقبره اردبیل بود.

(۱) به مجله انجمن همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه ۷-۴۰۶ رجوع نمایند

(۲) ادبیات ایران هنگام سلطه تاتار صفحه ۴۷۳ - ۴۸۶ و صفحه ۶ - ۳۶۵ در اینجا

لازم است با شتابی که راجع باشعار قاسم الانوار نموده ام و در صفحه ۴۷۴ دیده میشود اشاره

کنم. معلوم است که مقصود او شیخ صدرالدین بود، نه شیخ صفی زبیرا که شیخ صدرالدین

درست ۹۰ سال عمر کرده است (۷۰۴ - ۷۹۴ هـ) کلمه « نقد » که در سطر اول است

باید بکلمه دیگر تبدیل شود از قبیل « نجل » یعنی پسر و غیر آن. در هر حال اینجا مقصود

همین است (۳) بتاریخ مغول تالیف دهبسون D'Ohsson جلد ۴ صفحه ۲ - ۷۴۰ رجوع

کنید. (۴) مجله همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه ۶ - ۴۰۵.